

گریه‌ها رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در عزای امام حسین (علیه السلام)

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم :

يَا فَاطِمَةُ كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنُ بَكَتْ عَلَى مُصَابِ الْمُسَيِّنِ فَإِنَّهَا ضَامِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ .

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج 44، ص: 293.

ای فاطمه! هر چشمی فردای قیامت گریان است غیر از چشمی که در مصیبت حسین گریه کند؛ صاحب آن چشم خندان است و مؤذنه نعمت‌های بهشت به وی داده خواهد شد.

عزاداری و گریه از سنت‌های آفرینش :

یکی از سنن الهی در انسان که جنبه فطری و ذاتی هم دارد عکس‌العمل‌های روحی و روانی او در هنگام مواجهه و برخورد با پیش آمدهای شادی آور ویا اندوهگین است. که هنگام شنیدن خبر ویا روبرو شدن با پدیده‌ای غیر منتظره احساسات درونی تحریک و عکس‌العمل متناسب از او دیده می‌شود. این حالت در برابر حوادث تلخ به مصائب ورنجها تعبیر می‌شود و انسان عکس‌العمل خود را با اشک وگریه وافسوس ابراز می‌دارد. همان‌گونه که در برابر حوادث و صحنه‌های خوش و خبرهای خوشحال‌کننده، حالت درونی خود را باشادی و خوشی اظهار می‌کند. مادری که فرزند ویا یکی از عزیزانش را از دست داده و قطرات اشکش حکایت از رنج درونی و روحی او دارد، و در مرگ عزیزش بی‌تابی می‌کند نمونه‌ای روشن از احساسات فطری مادرانه است که نه تنها مذمت و سرزنش نمی‌شود؛ بلکه تحسین برانگیز و غرورآفرین نیز می‌باشد. بنابراین، نوحه سرائی و عزاداری و مرثیه خوانی خواستگاه اصلی آن فطرت و نهاد انسان‌ها است، و نفی آن به معنای نفی فطریات خواهد بود. هریک از معصومین علیهم السلام ویژگی‌های خاصی داشته‌اند که دیگران از آن بی‌بهره بوده‌اند. حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز دارای ویژگی‌های است که در میان معصومان کسی به آن متصف نیست؛ از جمله این که تمامی پیامبران و اوصیاء بر مصائب آن حضرت اشک ریخته‌اند؛ هم قبل از تولد و هم بعد از آن، و این اشک‌ها را مایه مباهات و فخر خود دانسته‌اند. ما در این جا به چند مورد از گریه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اشاره می‌کنیم. روایت در این باب، بیش از آن است که بتوان همه آن‌ها را در این مختصر جمع کرد، ما از باب مشت نمونه خروار چند روایت از طریق شیعه و چند روایت دیگر از کتاب‌های معتبر اهل سنت نقل می‌کنیم.

گریه پیامبر اسلام در روایات شیعه :

روایات فراوانی از طریق شیعه در این باره نقل شده است که ما فقط به چند روایت اشاره می‌کنیم. مرحوم شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف عیون اخبار الرضاء علیه السلام می‌نویسد :

... فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ مَوْلٍ وُلْدِ الْمُسَيِّنِ (علیه السلام) وَ بَاءَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَقَالَ يَا أَسْمَاءُ هَلُمِّي ابْنِي فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ

فِي فِرْقَةٍ بَيْضَاءَ فَادَّانَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقَامَ فِي الْيُسْرَى وَ وَضَعَهُ فِي مَجْرِهِ فَبَكَتْ فَقَالَتْ أَسْمَاءُ يَا أَبَتِي أَنْتَ وَ أُمِّي مِمَّ بَكَوْكَ قَالَ

عَلَى ابْنِي هَذَا قُلْتُ إِنَّهُ وُلْدُ السَّاعَةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاطِنِيَّةُ مِنْ بَعْدِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي ثُمَّ قَالَ يَا أَسْمَاءُ لَا تُفِيرِي

فَاطِمَةَ بِهِذَا فَإِنَّهَا قَرِيْبَةٌ عَهْدٌ بِوَلَدَتِهِ ...

اسماء گوید : در سال بعد حسین (علیه السلام) متولد شد ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به سراغ او آمد و فرمود : ای اسماء فرزندانم را بیاور ، اسماء حسین را در حالی که در پارچه سفیدی پیچیده شده بود به دست آن حضرت داد ، و ایشان (صلی الله علیه و آله) در گوش راست او (علیه السلام) اذان و در گوش چپش اقامه خواند ، آنگاه او را در آغوش گرفت و گریست ، اسماء گفت : پدر و مادرم فدای تو باد ، گریه برای چیست و از چه رو میگری؟ حضرت فرمود : بر حال این فرزندم می گریم ، عرض کردم یا رسول الله ! او هم اکنون به دنیا آمده است ! حضرت فرمود : ستمکاران او را پس از من شهید می کنند ، خدا شفاعت مرا نصیب آنان نگرداند ، آنگاه فرمود : ای اسماء این خبر را (که او را می کشند) به فاطمه نرسانید ، زیرا او تازه فارغ گشته است .

مرحوم شیخ مفید رحمت الله علیه در کتاب الإرشاد می نویسد :

عَنْ أَهْلِ سَلَمَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَّحَ مِنْ عِنْدِنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ فَغَابَ عَنَّا طَوِيلًا ثُمَّ جَاءَنَا وَهُوَ أَشْعَثُ أَغْبَرُ وَيَدُهُ مَضْمُومَةٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِي أَرَاكَ أَشْعَثَ مُغْبَرًا فَقَالَ أُسْرِي بِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْعِرَاقِ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ فَرَأَيْتُ فِيهِ مَصْرَعَ الْمُسَيِّنِ وَبِمَاعَةٍ مِنْ وُلْدِي وَ أَهْلِ بَيْتِي فَلَمْ أَرَلْ أَلْتَقِ دِمَاءَهُمْ فِيهَا هِيَ فِي يَدِي وَ بَسَطَهَا فَقَالَ فُذِيهِ وَ اِتْفِطِي بِهِ فَاَمَدْتُهُ فَإِذَا هِيَ شَبِيهُ تُرَابٍ أَمْرًا فَوَضَعْتُهُ فِي قَارُورَةٍ وَ شَدَدْتُ رَأْسَهَا وَ اِتْفَطْتُ بِهَا فَلَمَّا فَجَّحَ الْمُسَيِّنُ (علیه السلام) مَتَّوَجِّهًا نَحْوَ أَهْلِ الْعِرَاقِ كُنْتُ أُفْرِجُ تِلْكَ الْقَارُورَةَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةَ فَاسْتَمُّهَا وَ أَنْظَرُ إِلَيْهَا ثُمَّ أَبْكِي لِمُصَابِهَا فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَفْرَجْتُهَا فِي أَوَّلِ النَّهَارِ وَ هِيَ بِمَالِهَا ثُمَّ عُدْتُ إِلَيْهَا أَفْرَ النَّهَارِ فَإِذَا هِيَ دَهْ عَيْبٌ فَصَجِبْتُ فِي بَيْتِي وَ كَطَمْتُ عَيْطِي مَفَافَةً أَنْ يَسْمَعَ أَعْدَاؤُهُمْ بِالْمَدِينَةِ فَيُسْرِعُوا بِالسَّيِّمَاتِ فَلَمْ أَرَلْ مَافِظَةً لِلْوَقْتِ وَ الْيَوْمِ مَتَّى جَاءَ النَّاسِي يَنْعَاهُ فَمُتَّقُ مَا رَأَيْتُ .

الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد ، ج 2 ، ص 130 ، فصل فی فضائل الإمام الحسین و مناقبه . و إعلام الوری بأعلام الهدی ، ص 219 ، الفصل

الثالث فی ذکر بعض خصائصه و مناقبه و فضائله .

از ام سلمه روایت شده که وی گوید : در یکی از شب ها حضرت رسول از ما دور شدند و این غیبت مقداری بطول انجامید ، پس از مدتی آمدند در حالی که غبار آلود و گرفته به نظر میرسیدند ، و دست خود را هم بهم گذاشته بودند ، عرض کردم : یا رسول الله ترا غبار آلود می بینم ، فرمودند : مرا در این شب به عراق بردند و در محلی بنام کربلا فرود آوردند ، و من در آن جا محل شهادت حسین را دیدم که با گروهی از فرزندان و اهل بیتم در آن جا شهید خواهند شد ، و من همواره خون آن ها را جمع می کردم و اینک مقداری از آن خون ها در دست من موجود است .

در این هنگام پیغمبر خون ها را به من دادند و فرمودند : این خون را نگهدارید من خون را از آن جناب گرفتم ؛ در حالی که مانند خاک سرخی بودند ، خون را در میان شیشه ای نگهداشتم ، هنگامی که حسین علیه السلام به طرف عراق حرکت کردند من هر روز آن شیشه را نگاه میکردم و او را می بوئیدم ، و به مصیبت او میگریستم .

روز دهم محرم که فرا رسید اول روز به شیشه نگاه کردم او را به حال اول دیدم و در آخر روز بار دیگر در وی نگاه کردم مشاهده کردم تبدیل بخون غلیظی شده ، ناگهان فریادی کشیدم ، و لیکن از ترس دشمنان او مطلب را مخفی داشتم ، من همواره در انتظار بودم که ناگهان خبر قتل حسین بن علی علیهما السلام را در مدینه اعلام کردند .

و نیز می نویسد :

وَ رَوَى السَّمَاكُ عَنِ ابْنِ الْمُفَارِقِ عَنْ أَهْلِ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ وَ

الْمُسَيِّنُ (عليه السلام) فِي مَجْرِهِ إِذْ هَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالذُّمُوعِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْكَ تَبَيُّ بُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ جَاءَتِي جِبْرِئِيلُ (عليه السلام) فَعَزَّأَنِي بِإِنِّي الْمُسَيِّنُ وَأَمْبَرَنِي أَنَّ طَائِفَةً مِنْ أُمَّتِي سَتَقْتُلُهُ لَأَنَّا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي .

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ، ج 2 ، ص 130 ، فصل في فضائل الإمام الحسين و مناقبه . و إعلام الوری بأعلام الهدی ، ص 219 .

ام سلمه گوید : یکی از روزها حضرت رسول نشستند و حسین علیه السلام نیز در دامن او بودند ، در این هنگام ناگهان چشمانش پر اشک شد ، عرض کردم :

یا رسول الله تو را گریان مشاهده می کنم . فرمود : جبرئیل نزد من آمد و مرا نسبت به حسین تسلیت گفت ، و به من اطلاع داد که گروهی از امت من او را خواهند کشت ، خداوند آنان را از شفاعت من محروم می گرداند .

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ، ج 2 ، ص 129 ، فصل في فضائل الإمام الحسين و مناقبه .

گریه پیامبر اسلام در روایات اهل سنت :

شمس الدین ذهبی که از استوانه های علمی اهل سنت به حساب می آید در کتاب تاریخ الإسلام می نویسد :

وقال الإمام أحمد في مسنده ثنا محمد بن عبيد ثنا شرميل بن مدرک عن عبد الله بن نجي عن أبيه أنه سار مع علي وكان صامب مطهرته فلما ماذى نينوى وهو سائر إلى صفين فنأدى اصبر أبا عبد الله بشط الفرات قلت وما ذاك قال دفلت على النبي صلى الله عليه وسلم وعيناه تفيضان فقال قام من عندي جبريل فمدنني أن المسين يقتل بشط الفرات وقال هل لك أن أشمك من تربته قلت نعم فقبض قبضة من تراب فأعطانيها فلم أملك عيني أن فاضتا وروى نحوه ابن سعد عن المدائني عن يمي بن زكريا عن رجل عن الشعبي أن علياً قال وهو بشط الفرات صبراً أبا عبد الله وذكر الحديث

وقال عمارة بن زاذان ثنا ثابت عن أنس قال استأذن ملك القطر على النبي صلى الله عليه وسلم في يوم أم سلمة فقال يا أم سلمة امطفي علينا الباب لا يدفل علينا أمد فبينما هي على الباب إذ جاء المسين فاقتمم الباب ودفل فجعل يتوثب على ظهر النبي صلى الله عليه وسلم فجعل النبي صلى الله عليه وسلم عليه وسلم يلثمه فقال الملك أتمبه قال نعم قال فإن أمتك ستقتله إن شئت أريتك المكان الذي يقتل فيه قال نعم فجاءه بسهولة أو تراب أمة قال ثابت فكنا نقول إنها كربلاء

عمارة صالح الحديث رواه الناس عن شيبان عنه

وقال علي بن المسين بن واقد مدني أبي ثنا أبو غالب عن أبي أمامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لنساءه لا تبكوا هذا الصبي يعني مسيناً فكان يوم أم سلمة فنزل جبريل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لأم سلمة لا تدعى أمداً يدفل فجاء مسين فبكى ففلته أم سلمة يدفل فدخل متى جلس في حجر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال جبريل إن أمتك ستقتله قال يقتلونه وهم مؤمنون قال نعم وأراه تربته رواه الطبراني

وقال إبراهيم بن طهمان عن عباد بن إسحاق وقال خالد بن مفلد واللفظ له ثنا موسى بن يعقوب الزمعي كلاهما عن هاشم بن هاشم الزهري عن عبد الله بن زعمه قال أخبرني أم سلمة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم اضطجع ذات يوم فاستيقظ وهو فائر

ثم اضطجع ثم استيقظ وهو فائر دون المرة الأولى ثم رقد ثم استيقظ وفي يده تربة ممراء وهو يقبلها فقلت ما هذه التربة قال

أفبرنى جبريل أن المسين يقتل بأرض العراق وهذه تربتها

وقال وكيع ثنا عبد الله بن سعيد عن أبيه عن عائشة أو أم سلمة شك عبد الله أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لها دفن على

البيت ملك لم يدفن على قبلها فقال لي إن ابنتك هذا مسيناً مقتول وإن شئت أريتك من تربة الأرض التي يقتل بها

رواه عبد الرزاق عن عبد الله بن سعيد بن أبي هند مثله إلا أنه قال أم سلمة ولم يشك

وإسناده صحيح رواه أحمد والناس

وروى عن شهر بن موشب وأبي وائل كلاهما عن أم سلمة نموه

تاريخ الإسلام ذهبي ج 5/ص 102

احمد بن حنبل در مسندش گفته است که ... همراه علی می رفت وظرف آب حضرت را همراه داشت . پس وقتی به نینوا رسید - در حالیکه به صفین می رفت - پس صدا زد که ای ابا عبد الله در شط فرات صبر کن . گفتم این چه معنی دارد ؟ فرمودند : به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتم و حال آنکه دو چشم ایشان (مانندچشمه) می جوشید . پس به من فرمودند که جبریل در کنار من ایستاد وگفت که حسین در کنار شط فرات کشته می شود . وگفت آیا می خواهی که بوی تربت وی را احساس کنی ؟ گفتم آری ، پس کفی از خاک وی را گرفته به من داد ، پس نتوانستم که جلوی اشک چشم خود را بگیرم ...

... از انس نقل شده است که فرشته باران در روز ام سلمه (روزی که رسول خدا در خانه وی بودند) از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اجازه حضور گرفت . پس حضرت فرمودند که ای ام سلمه ، مراقب در باش که کسی بر ما وارد نشود . در این هنگام حسین علیه السلام آمد پس با اصرار وارد اتاق شد و بر پشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرید .ورسول خدا او را بوسیدند ؛ پس فرشته باران گفت: آیا او را دوست می دارید؟ حضرت فرمودند : آری ، گفت : بدرستیکه امت تو او را بعد از تو می کشند . اگر بخواهید مکان شهادت وی را به شما نشان خواهم داد . پس حضرت قبول فرمودند . پس وی حضرت را در کنار تپه ای یا خاک سرخی آورد . ثابت گفت : ما آن را کربلا می گفتیم. روایتهای عماره روایات خوبی است .

...رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به همسرانشان فرمودند این کودک - حسین - را به گریه نیندازید . پس نوبت ام سلمه شده بود که جبریل نازل شد پس حضرت به ام سلمه فرمودند که نگذار کسی وارد اتاق شود . پس حسین آمد و شروع به گریه کرد . پس ام سلمه اجازه داد که ایشان وارد شود . پس وارد شده بر دامان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشست . پس جبریل گفت که ام تو او را خواهند کشت . حضرت پرسیدند او را می کشند و حال آنکه مومند!!! (دعای ایمان دارند؟) گفت آری وتربتش را به حضرت نشان داد .

...ام سلمه به من خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی خوابیده بودند ، پس در حالت ناراحتی بیدار شدند ، سپس دوباره استراحت فرموده ودوباره بیدار شدند و حال آنکه گرفتگی ایشان کمتر بود .دوباره خوابیدند وبیدار شدند و در دستشان خاک سرخی بود که آن را می بوسیدند . سوال کردم که این خاک چیست؟ فرمودند جبریل به من خبر داد که حسین در عراق کشته خواهد شد و این تربت وی است ...

رسول خدا به وی فرمودند که فرشته ای به نزد من آمد که تا کنون نیامده بود .پس گفت که فرزندت حسین کشته خواهد شد و اگر بخواهی خاک زمینی را که در آن کشته می شود به تو نشان دهم سندش صحیح است احمد و عده ای آن را نقل کرده اند .

حاکم نیشابوری از علمای اهل سنت در کتاب المستدرک علی الصحیحین می نویسد :

(أفبرنا) أبو عبد الله محمد بن علي الجوهري ببغداد ثنا أبو الأموص محمد بن الهيثم القاضي ثنا محمد بن مصعب ثنا الأوزاعي عن أبي عمار شداد بن عبد الله عن أم الفضل بنت المارث أنها دخلت على رسول الله ص فقالت يا رسول الله رأيت الليلة مناماً منكراً قال ما هو قالت إنه شديد قال ما هو قالت رأيت كأن قطعة من بسديك قطعت ووضعت في مجرى فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فيراً رأيت تلذ فاطمة غلاماً فيكون في مجرى فولدت فاطمة المسين (عليه السلام) فقالت و كان في مجرى كما قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فدخلت به يوماً على النبي ص فوضعت في مجرى ثم كانت مني التفاتة فإذا عينا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) تهرقان بالدموع فقلت يا أبي أنت و أمي يا رسول الله ما لك قال أتاني جبرئيل (عليه السلام) فأمرني أن أمي ستقتل ابني هذا و أتاني بتربة من تربته ممراً .

المستدرک ، الحاكم النيسابوری ، ج 3 ، ص 176 - 177 و تاريخ مدينة دمشق ، ابن عساکر ، ج 14 ، ص 196 - 197 و البداية والنهاية ، ابن كثير ، ج 6 ، ص 258 و .

ام الفضل دختر حارث روزی حضور رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) شرفیاب شده عرضه داشت دیشب خواب وحشتناکی دیدم . آن حضرت فرمود : خواب خود را بگو . عرضه کرد خواب عجیبی است که از اظهار آن خودداری میکنم . فرمود : در عین حال باز هم خوابت را نقل کن . عرض کرد : در خواب دیدم مانند آن که قطعه از بدن شما جدا شد و در دامن من افتاد . رسول خدا فرمود : خواب بسیار خوبی دیدی . به زودی فاطمه (علیها السلام) فرزندی خواهد آورد و آن فرزند در دامن تو خواهد بود و چون حسین (علیه السلام) متولد شد آن حضرت در دامن من قرار گرفت . روزی همچنان که حسین (علیه السلام) در دامن من بود به رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) وارد شدم . حضرت نگاهی به حسین نمود و دیدگانش اشک آلود شد . عرضه داشتم پدر و مادرم فدای شما باد چرا گریستید ؟ فرمود : هم اکنون جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد امت من به زودی همین فرزند مرا شهید می کنند و خاکی از خاک سرخ رنگ او برای من آورد .

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث می گوید :

هذا مدیث صمیع علی شرط الشیفین ولم یفرجاه .

و باز در جای دیگر ، می نویسد :

أفبرناه أبو المسین علی بن عبد الرمن الشیبانی بالكوفة ثنا أحمد بن مازة الضفاری ثنا خالد بن مفلد القطوانی قال مدثنی موسی بن یعقوب الزمعی أفبرنی هاشم بن هاشم بن عتبه بن ابي وقاص عن عبد الله بن وهب بن زمعة قال أفبرتنی أم سلمة رضی الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وآله اضطجع ذات لیلۃ للنوم فاستیقظ وهو مائر ثم اضطجع فرقد ثم استیقظ وهو مائر دون ما رأیت به المرۃ الأولى ثم اضطجع فاستیقظ وهی یده تربة ممراء یقبلها فقلت ما هذه التربة یا رسول الله قال أفبرنی جبریل (علیه الصلاة والسلام) ان هذا یقتل بأرض العراق للمسین فقلت لجبریل أرنی تربة الأرض التي یقتل بها فهذه تربتها هذ مدیث صمیع علی شرط الشیفین ولم یفرجاه .

المستدرک ، الحاكم النيسابوری ، ج 4 ، ص 398 .

عبد الله بن زمعه می گوید : ام سلمه به من خبر داد که : در یکی از شب ها، رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابیده بود که ناگهان با حالت اضطراب و نگرانی از خواب بیدار گشت . دوباره دراز کشید و خواب چشمهایش را ربود . طولی نکشید که باز بیدار شد ؛ در حالی که اضطرابش کمتر از بار اول

به نظر می رسید . مجدداً دراز کشید و خوابش برد و بیدار گشت ؛ در حالی که مقداری خاک سرخ رنگ در دستش بود و آن را می بوئید و می بوسید ! عرض کردم : یا رسول الله ! این تربت چیست ؟ در پاسخ فرمود : جبرئیل به من اطلاع داد که حسین (علیه السلام) را در سرزمین عراق به شهادت می رسانند . از جبرئیل درخواست کردم تا از خاک سرزمینی که در آن به شهادت می رسد به من ارائه دهد . این تربت ، همان تربت است .

حاکم نیشابوری می گوید : این حدیث طبق نظر بخاری و مسلم ، از احادیث صحیح است ؛ اما آن ها روایت نکرده اند .

و نیز طبرانی در معجم کبیر و هیشمی در مجمع الزوائد و متقی هندی در کنز العمال می نویسند :

وعن أم سلمة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم جالساً ذات يوم في بيتي قال لا يدفل على أمد فانتظرت فدفل المسين فسمعت نشيج رسول الله صلى الله عليه وسلم يبكي فأطلت فإذا مسين في مجره والنبي صلى الله عليه وسلم يمسح ببينه وهو يبكي فقلت والله ما علمت مين دفل فقال إن جبريل عليه السلام كان معنا في البيت قال أفتمبه قلت أما في الدنيا فنعم قال إن أمتك ستقتل هذا بأرض يقال لها كربلاء فتناول جبريل من تربتها فأراها النبي صلى الله عليه وسلم فلما أميط بمسكين مين قتل قال ما اسم هذه الأرض قالوا كربلاء فقال صدق الله ورسوله كرب وبلاء ، وفي رواية صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم أرض كرب وبلاء .
المعجم الكبير ، الطبراني ، ج 23 ، ص 289 - 290 و مجمع الزوائد ، الهيشمی ، ج 9 ، ص 188 - 189 و كنز العمال ، المتقى الهندی ، ج 13 ، ص 656 - 657 و

از ام سلمه نقل شده است که گفت : در یکی از روزها که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در منزل من نشسته بود ، به من فرمود : مواظب باش احدی بر من وارد نشود . من همچنان مراقب بودم که ناگهان حسین علیه السلام وارد شد و صدای گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوشم رسید . دیدم حسین علیه السلام در دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله - یا در کنار آن حضرت - قرار گرفته بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریه کنان دست بر سر او می کشید . پوزش خواستم و گفتم : به خدا سوگند ! من متوجه ورود او به اتاق نشدم . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : (از این که گفتم مواظب باش تا کسی بر من وارد نشود به این دلیل بود که) جبرئیل در این جا حضور داشت و همین که حسین علیه السلام را مشاهده کرد پرسید : آیا او را دوست می داری ؟ در پاسخ گفتم : آری ! . جبرئیل گفت : ائمت او را در سرزمینی به نام کربلا شهید می کنند . ام سلمه می گوید : آنگاه از خاک کربلا مثنی برداشت و به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشان داد . هنگامی که لشکر دشمن ، حسین علیه السلام را محاصره کردند و خواستند او را به شهادت برسانند ، پرسید : این زمین چه نام دارد ؟ گفتند : کربلا . حسین علیه السلام فرمود : رسول اکرم صلی الله علیه و آله راست فرمود که این زمین ، «کرب» و «بلا» است .

هیشمی بعد از نقل حدیث می گوید :

رواه الطبرانی بأسانید ورجال أهدها ثقات .

وهمچنین، هیشمی در مجمع الزوائد ، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق ، مزّی در تهذیب الکمال و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب مینویسند :

عن أم سلمة قالت كان المسن والمسكين يلعبان بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيتي فنزل جبريل فقال يا ممد إن أمتك تقتل ابنتك هذا من بعدك وأوماً بيده إلى المسكين فبكى رسول الله صلى الله عليه وسلم وضمه إلى صدره ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا أم سلمة وديعة عندك هذه التربة فشمها رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال ويع وكرب وبلاء قالت وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا أم سلمة إذا تمولت هذه التربة دما فاعلمي أن ابني قد قتل قال فجعلتها أم سلمة في قارورة ثم جعلت تنظر إليها كل يوم وتقول إن يوماً تمولين دما ليوم عظيم .

تهذیب التهذیب ، ابن حجر ، ج 2 ، ص 300 - 301 و تهذیب الکمال ، المزی ، ج 6 ، ص 408 - 409 و تاریخ مدینة دمشق ، ابن عساکر ، ج 14 ، ص 192 - 193 و ترجمه الإمام الحسین (ع) ، ابن عساکر ، ص 252 - 253 و مجمع الزوائد ، الهیثمی ، ج 9 ، ص 189 و ...

از ام سلمه روایت شده که گفت : حسن و حسین علیهما السلام در خانه من و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله به بازی مشغول بودند . در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت : ای محمد ! پس از رحلت تو ، امتت این فرزند را (و اشاره به حسین علیه السلام کرد) شهید می کنند . رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و حسین علیه السلام را به سینه چسبانید . سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله تربتی را که جبرئیل از مرقد شریف حسین علیه السلام آورده بود در دست گرفت و بویید و فرمود : بوی کرب و بلا از آن به مشام می رسد . آنگاه آن خاک را به دست ام سلمه سپرد و فرمود : ای ام سلمه ! مواظب باش و بدان که هر گاه این تربت مبدل به خون گردید ، فرزندانم ، حسین (علیه السلام) به شهادت رسیده است . ام سلمه ، تربت را در شیشه ای ریخت و هر روز به آن تربت نگاه می کرد و می گفت : ای خاک ! روزی که به خون تبدیل گردی آن روز ، روز عظیمی خواهد بود .

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل این حدیث می گوید :

و فی الباب عن عائشة و زینب بنت جمش و أم الفضل بنت المارث و أبي أمامة و أنس بن المارث و غیرهم .

در این باره روایاتی از عایشه ، زینب بنت جحش ، ام فضل دختر حارث ، ابو امامه ، انس بن حارث و دیگران ، نیز نقل شده است .

و همچنین هبثمی در روایت دیگری می نویسد :

عن أبي أمامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبكوا هذا الصبي يعني مسينا قال وكان يوم أم سلمة فنزل جبريل فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم الدافل وقال لا سلمة لا تدعى أمدا أن يدخل على فباء المسين فلما نظر إلى النبي صلى الله عليه وسلم في البيت أراد أن يدخل فأمدته أم سلمة فامتصنته وجعلت تناغيه وتسكنه فلما اشتد في البكاء قلت عنه فدخل متي بلس في مجر النبي صلى الله عليه وسلم فقال جبريل للنبي صلى الله عليه وسلم إن أمتك ستقتل ابنك هذا فقال النبي صلى الله عليه وسلم يقتلونه وهم مؤمنون بي قال نعم يقتلونه فتناول جبريل تربة فقال بمكان كذا وكذا ففرج رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امتصن مسينا كاسف البال مغموما فظنت أم سلمة أنه غضب من دفول الصبي عليه فقالت يا نبي الله جعلت لك الفداء انك قلت لنا لا تبكوا هذا الصبي وأمرتني ان لا أدع أمدا يدخل عليك فباء ففليت عنه فلم يرد عليها ففرج إلى أصمابه وهم ملوس فقال إن أمتي يقتلون هذا .

مجمع الزوائد ، الهیثمی ، ج 9 ، ص 189 و المعجم الكبير ، الطبرانی ، ج 8 ، ص 285 - 286 و تاریخ مدینة دمشق ، ابن عساکر ، ج 14 ، ص 190 - 191 و ترجمه الإمام الحسین (ع) ، ابن عساکر ، ص 245 - 246 و ...

از ابو امامه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود : مواظب باشید کاری نکنید که حسین مرا به گریه درآورید ! آن روز که نوبت ام سلمه بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه او تشریف داشت .

جبرئیل نازل شد . حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اتاق رفت و به ام سلمه سپرد که : مواظب باش کسی وارد اتاق نشود . حسین علیه السلام آمد و همین که چشمش به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد ، می خواست داخل اتاقش شود که ام سلمه او را گرفت و به سینه چسبانید . امام حسین علیه السلام گریست و وی سعی می کرد تا او را از گریه باز دارد ؛ ولی گریه حسین علیه السلام شدت یافت و ام سلمه او را رها کرد و به اتاق حضرت صلی الله علیه و آله داخل گشت و روی دامان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست .

جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که در آینده نزدیک ، امت تو همین فرزندات را به شهادت می رسانند . رسول خدا صلی الله علیه و آله از سخن «جبرئیل» به شگفت آمد و فرمود : آن ها در حالی که به من ایمان دارند ، فرزندانم را شهید می کنند ؟ ! جبرئیل گفت : آری ! آن ها وی را شهید می نمایند .

در حالی که جبرئیل مشتی خاک به رسول خدا صلی الله علیه و آله می داد ، گفت : این خاک از همان سرزمینی است که در آن به شهادت میرسد . رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه بسیار اندوهناک بود حسین علیه السلام را به بغل گرفت و از خانه بیرون رفت . ام سلمه گوید : پنداشتم از آن که حسین علیه السلام را اجازه داده ام تا وارد منزل شود ، ناراحت شده است ، برای همین عرض کردم : یا نبی الله ! جانم فدای شما ، خود شما به ما (همسران) توصیه کرده بودید که کاری نکنید حسین من بگرید و از سوی دیگر دستور داده بودید اجازه ندهم تا کسی بر شما وارد شود و بالاخره چاره نداشتیم و به حسین علیه السلام اجازه ورود دادم . پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزی نگفت تا اینکه نزد اصحاب خود رسید . آنان در مکانی نشسته بودند . حضرت فرمود : امت من ، این فرزندانم را شهید می کنند ...

والسلام علی من اتبع الهدی